

جنگ جهانی به کمال حفظ کردند: آری، آنگاه که از اتریش و فرانسه و انگلستان گردهم می‌آمدند تا در انجمنهای خانوادگی و از فراز گیلدهای شامپانی بر مردم اروپا که در جاهایی دیگر — که از لحاظ آنها در حکم جاهایی در سیاره‌ای دیگر بود — خونشان ریخته می‌شد خیره شوند و نقشها و حوزه‌های نفوذ را تقسیم کنند و به حساب سود خود برسند.

سورخ و روزنامه‌نگار اسرائیلی «هنا آرنه» چه نغزگفت آنگاه که نوشت: «برای اثبات فکر عجیب «دولت جهانی یهود» چه دلیلی بهتر از این خانوادهٔ روچیلد که تابعیت پنج کشور مختلف را داراست و دست کم با سه کشور همکاری نزدیک داشت که بر خورده‌های مکررشان هرگز حتی لحظه‌ای یکپارچگی و پیوستگی منافع بانکدارانشان راست‌لزل نداشت؟ هیچ تبلیغاتی نمی‌تواند مانند واقعیت، «سمبولی» جالب‌تر از این را برای مقاصد سیاسی ایجاد کند.» *

در واقع، کیست که «الیزابت دوم» را بر آن می‌دارد بازدید را که «جویش کرونیکل» گزارش آن را در فوریهٔ ۱۹۷۵ منتشر کرد از کتیسهٔ یهودیان به عمل آورد؟ شاید این سؤال ناچیز بنماید، اما اینک به سئالهای می‌پردازیم که به راستی در خور دقت و تأمل است.

در حوالی پایان ماه مه ۱۹۶۹ خبرنگار «دداشپیگل» با «ادلف فن تادن Adolf Von Thaden» پیشوای نئونازیهای آلمان باختری مصاحبه‌ای به عمل آورد. خبرنگار مزبور این سؤال را از او کرد:

« هر فن تادن* ، شما اخیراً از کرسی‌هایی که حزب دمکرات ملی در بوندستاگ (مجلس ملی) آینده خواهد داشت سخن به میان آوردید، گویی این اسرار هم اکنون چیزی است مسلم. اگر در انتخابات بیست و هشت دسامبر جریان چنانکه انتظار دارید پیش نرود آیا ممکن است ناگزیر به استعفا از رهبری حزب گردید؟ »

قسمتی از پاسخ فن تادن چنین بود:

« در آن صورت البته که ناگزیر خواهم بود. اما کار به اینجا نمی‌کشد. یک خبرنگار اسرائیلی به من اطلاع داده است که وی حتی یک سیاستمدار را در اینجا سراغ ندارد که مؤمن و معتقد نباشد به اینکه حزب دمکرات ملی در بوندستاگ آینده کرسی‌هایی خواهد داشت. »

فن تادن دانسته و فهمیده دروغ می‌گفت: او نیک سی- دانست که لحظه مناسب برای جلوه و جولان حزبش فرا نرسیده و نیک آگاه بود که هرطور هم بشود او رهبری خود را حفظ خواهد کرد - و همین طور هم شد.

در چهارمین کنگره «حزب دمکرات ملی» که از نهم فوریه ۱۹۷۵ گشایش یافت فن تادن علی‌رغم نتایج نسبتاً ناچیزی که در انتخابات بوندستاگ نصیب حزبش شد (۴/۳ درصد مجموع آراء) مجدداً به رهبری آن انتخاب گردید. ولی این چگونه بود که احساس کرد لازم است نظر یک روزنامه - نگار اسرائیلی را، حقیقی یا جعلی، بر سایر تبلیغات پراسر و صدا بیفزاید؟ سراد از این عمل قطعاً کسب چند هزار رأی اضافی نمی‌توانست بود، چون صرف این اظهار علاوه بر این که کمکی

نبود هواخواهان حزب را نیز که احساسات ضد یهودشان امری است مسلم، متزلزل می کرد. مسائلی مهمتر از اینها در میان بود.

«شارل هاروش Charles Huroche» در مقاله ای تحت عنوان نئونازیسم - خطر! (شماره سوم سپتامبر ۱۹۶۹، فرانس نوول) از خود و خوانندگانش پرسید: «حزب دموکرات ملی هزینه های لازم را که هر سال به نحو سرسام آوری افزایش می یابد از لجا تأمین می کند؟» هم او به حق خاطر نشان کرد که مبالغی ده به عنوان حق عضویت از اعضاء وصول می شد بخش بسیار ناچیزی از هزینه های حزب را تأمین می نمود: نامبرده در ادامه سخن می گفت: «در سال ۱۹۶۵ درآمد حاصله از حق عضویت اعضاء به ۷۸۴۲۷ مارك و شصت و هفت پفینگ و در ۱۹۶۶ به ۲۷۶۵۷۰ مارك و یازده پفینگ و در چند ماه اول سال ۱۹۶۷ به ۱۶۹۰۷۱ مارك و هفتاد پفینگ بالغ گردید.»

هاروش آنگاه به یک سلسله حدس و گمان می پردازد و مطالبی را که در بساط همه روزنامه فروشان آلمان غربی می توان یافت بازگو می کند. «ارنست هانری Ernst Henry» در پاسخ به این نقل قولهای که وی کرده بود در مقاله ای در شماره دهم اوت ۱۹۶۸ پراودا تحت عنوان «چه کسانی به نئونازیها پول می دهند؟» نوشت: «مطبوعات بورژوازی جمهوری آلمان فدرال می کوشند بقبولانند که فقط صاحبان خرده پای صنایع هستند که اندک اندک به حزب دموکرات ملی مساعدت می کنند و من باب نمونه از کارخانه دار سازنده زنجیر تانک «دیل Diel» در باواریا که از دوستان «اشتراوس» نیز هست و همچنین از «اتکر Etker»

صاحب خطوط کشتیرانی و صنایع غذایی و بالاخره از «شیکه دانتس Schickdanz» از مردم باواریا و صاحب بنگاه «تهیه و ارسال کالا از طریق سفارش پستی» نام می‌برند. شک نیست که این حضرات که بیش و کم آشکارا با حزب دموکرات ملی همکاری دارند و ثروتشان برده‌ها و شاید صدها میلیون مارک بالغ می‌شود در محافل حا کمه و حکومت «بن» دارای نفوذ قابل ملاحظه‌اند. با این همه، در قلمرو سرمایه‌های انحصاری آلمان باختری زبام قدرت در دست این طایفه نیست.

این گفته وضع را به روشنی ارائه می‌کند. باری، به مقاله شارل هاروش باز آییم. هاروش به این حقیقت اشاره می‌کند که باوئر Bauer، دادستان کل باواریا، از یکی دیگر از منابع درآمد حزب دموکرات ملی پرده برگرفته و هم‌او به خبرنگاریکی از جراید انگلیس به نام مردم اظهار داشته که حزب مزبور از پولهای کلانی که نازیها از آلمان هیتلری خارج کرده و در بانکهای خارجی تودیع نموده و نیز از فروش اشیاء نفیسی استفاده می‌کنند که نازیها از اینجا و آنجا به یغما برده بودند.

«باوئر» به سخن ادامه داده گفت که در سه سال اخیر یعنی از ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ دلالات ناشناخته‌ای بمقادیر زیادی فلزات گرانبها و جواهرات را در صرافیهای ژنو و آمستردام به فروش رسانیده‌اند و تحقیقات نشان داده است که این اشیاء گرانبها بخشی از نفایسی بوده که نازیها پنهان داشته بوده‌اند، و افزود که پول حاصل از فروش این چیزها به صندوق حزب دموکرات ملی رفته است.

اگر این تحقیقاتی که در بالا بدان اشاره می‌کند کامل می‌شد— و شک نیست که شد— صرف تذکار «صرافی آمستردام»

گویای چیزهای بسیار می‌بود، چون این صرافی مدت‌ها است «قرق» خانواده روچیلد است، و توسط عمال خود ایشان را به تفصیل از آنچه می‌گذرد آگاه می‌سازد. ضمناً بدون آگاهی این خانواده میلیاردی صهیونیست حتی یک معامله در آستردام صورت نمی‌گیرد.

برای تحقیق در باره این حقیقتی که روز به روز آشکارتر می‌شود و خود حاکی از این است که سلیتاریسم اسرائیل و نئو-نازیهای آلمان باختری از یک توبره می‌خورند راه دیگری نیز هست. خانواده «لئوپولد سلیگسن» که از بانکداران قدیمی و ریشه‌دار «کلنی» است پیوندهای دیرینه‌ای با خاندان روچیلد دارد. افراد اولیه این خانواده یعنی سوریتس، یا کوب، وهنریخ کار خود را در ۱۸۱۱ در «کوبلنس koblenz» بنیاد نهادند و در ۱۸۶۸ به «کلنی» نقل مکان کردند. یکچند مناسبات بین این دو خانواده از طریق شعبه روچیلد دراتریش بود. باری، اگر به خاطر نکته بسیار مهم دیگری نمی‌بود صرف این معاملات و مناسبات اهمیتی نمی‌داشت.

نکات زیر مستخرجه‌ای است از مقاله‌ای کوتاه اما بسیار روشنگر به قلم دانشمند شوروی «ی. یوسف Y. Yevseyev». ناسبرده می‌نویسد: «اغلب اعاناتی که از آلمان باختری به اسرائیل داده شده از ناحیه صاحبان سرمایه‌های انحصاری و تراست‌هایی بوده که به نحوی با میلیونها صهیونیست پیوند داشته‌اند. از جمله مهمترین این گروه از «دویچ بانک» می‌توان نام برد که در رأس آن «هرمان آبس» قرار دارد (ادناثر فقید

Deutsche Bank ◦

Herman Abs ◦◦

از اعضای هیأت نظارت آن بود) و نیز برلینر بانک*، فرانکفورتر بانک**، «بایریخ هیپوته کن اوند شل بانک***» و بانک قدیمی «لئوپولد سیلگ سن» در کلنی-که دژ «راین بانک، و بانک سالومن اوپنهایمر پسر و شرکاء**** و، بانک ی.ه. اشتاین***** است که خود در کلنی پایگاه دارد...»

اینک بیاییم و این گزارش را با گزارشی که خبرگزاری آ.د. ان. در اوایل اوت ۱۹۶۸ منتشر کرد و طی آن از جلسه‌ای سخن داشت که با «شرکت نمایندگان کنسرنهای» فلیک Flick، رودولف Rudolf، اتکر Etker و باسف BASF و انحصار داران اف، آر.گ F.R.G و رهبران حزب دموکرات سلی برپا گشته بود مقایسه کنیم. در این ملاقات که محل آن مخفی نگه داشته شد در باره نامزدهایی که حزب دموکرات ملی در نظر داشت برای انتخابات ۱۹۶۹ معرفی کند مذاکره شد.

در اینجا علی‌الخصوص باید به حضور نمایندگان بانکهای عمده «راین» توجه کرد که بانک «لئوپولد سیلگ سن» در کلنی یکی از آنها است که روابط دیرینه‌ای با خانواده روچیلد داشته و خود از بانیان خیر نیروهای مسلح اسرائیل است.

به این ترتیب روشن است که حزب دموکرات سلی آلمان و میلیتاریسم اسرائیل از منبع واحدی تغذیه می‌کنند. آیا جمع این دو تقیض عجیب می‌نماید؟ کسانی که علاقه‌مند به بحث درباره

Frankfurter Bank ۰۰ Berliner Bank ۰

Bayerische Hypotheken ۰۰۰

Salomon Oppenheimer Jr. and Co ۰۰۰۰

J.H.Stein ۰۰۰۰۰

نقل از هژدونارودنا یازین شماره دهم سال ۱۹۶۹ صفحه ۴۳.

«مسائل به ظاهر متناقض» خاصه در پیوند با جریان صهیونیسم جهانی هستند بهتر است ابتدا به این پرسش پاسخ گویند: چرا و چگونه خاندان روچیلد، این خانواده یهودی که افرادش به طفیل اقتصاد ممالک متعددی زندگی سی کنند در حالی که نازیها بسیاری از مردم اروپا و من جمله یهودیان را با خشونت هرچه بیشتر به قتل می رساندند نه تنها جان سالم از سر که بدر بردند بلکه ثروت مندتر از پیش نیز شدند؟ قبلاً دیدیم که چگونه صهیونیستهای که از گهواره دست پرورده روچیلد بودند نقش قربانیان نازی را به یهودیان اروپایی تحمیل کردند و چگونه با نازیها از در سازش درآمدند و با ایشان به توافق رسیدند که یهودیان را روانه کوره های آدم سوزی سازند و یابه «نیوتس» های سرزمین «کنعان» اعزام دارند. «هاینتس هوهن» روزنامه نگار آلمانی جان کلام را گفت آنگاه که نوشت: «از آنجایی که صهیونیستها و ناسیونال سوسیالیستها نژاد و قوم را برتر از هر چیز جای داده بودند تردید نبود که پلهایی در میانشان پدید می آمد.»

باری، بنیادگذار حکومت ساهی گوید: «امپریالیسم، عصر سرمایه های مالی و انحصارات است، و در همه جا در تلاش به منظور تأمین سلطه است نه کوشش در تأمین آزادی»، و در نیل به این هدف همیشه به نیروهایی اتکا دارد که بتوانند در شرایط و اوضاع تاریخی خاص منافعش را بهتر تأمین کنند، و از همین رو یک وقتی از فاشیسم هم جداً حمایت کرد.

روچیلدهای بانکدار، از شمار آن عده از سرمایه دارهای انحصاری بودند که فاشیسم را در مبارزه خود علیه کشور با حمایت کردند، اما امپریالیسم به هر حال در مبارزه با آزادی و تکیه گاه عمده آن، برای هزار و یکمین بار در ۱۹۴۵ مفتضحانه شکست خورد!

لیکن باوضع جدیدی که از پی این ماجرا آمد یعنی باپدید آمدن کشورهای هم‌سسلک و رشد سریع و فیروزیهای جدید مردم زحمتکش و نهضت‌های آزادیبخش ملی، برای دفاع از مواضع خود در جستجوی طرق و وسایل و گروه‌های ارتجاعی جدید برآمد. شیوه استعمار نوین و تلاش در ایجاد «فوق امپریالیسم» در قالبهای خرد و با تکیه بر شبکه سرمایه‌های جهانی یهود، و افزایش قدرت اقتصادی آلمان باختری و ایجاد نئونازیسم و تقویت صهیونیسم به‌عنوان ابزار ارتجاع و نیز ایجاد و برقراری تماس با اشکال مختلفه ناسیونالیسم و عناصر انفجاری تخریب عقیدتی... آری، اینها همه گواه بر کوشش و تلاش شدید ارتجاع جهانی است که هرچند در حال عقب‌نشینی است هنوز سخت فعال و خطرناک است.

روزگار ظهور فاشیسم، دوران تقویت و تحکیم صهیونیسم نیز بود. صهیونیسم به‌عمر خود اداسه داد و نه بررغم فاشیسم بلکه از برکت وجود او موقعیت خویش را تثبیت کرد و اینک نیز به‌سرعت می‌رود که جانشین او گردد (تاریخ هیچگاه دقیقاً و عیناً تکرار نمی‌شود). هر ناسیونالیسمی که بر اساس اندیشه برتری نژادی استوار باشد جرثومه فاشیسم را در خود دارد. شدت و شور ناسیونالیسم فعال بر حسب شرایط و اوضاع فرق می‌کند، لیکن زرادخانه امپریالیسم حاوی وسائلی هست که آنرا به‌منت‌های خود تحریک و تشدید کند.

اینک چند سطر زیر را از نظر بگذرانیم: «آنجا که راه‌های شرق راه‌های غرب را قطع می‌کنند شهر بیت المقدس، دژ صهیون، واقع است، و یهودیان آنگاه که شامگاهان و بامدادان خدای اسرائیل، خدای قادر مطلق، یهوه، را نیایش می‌کنند راست

می ایستند و رو به سوی بیت المقدس به جانب صهیون می کنند: آنانکه در غرب اند به سوی شرق میل می کنند و آنانکه در شرق اند به جانب غرب. آری، در لحظه ای واحد همه روی به بیت المقدس دارند. به یاری حس درك مستقیمی که نسبت به چیزهای طالع دارند سیمای جهان خارج را که می رفت دگرگون گردد - یعنی نفی تبار و ارزش را به مدد پول - دریافتند...

«می دانستند که اسر حقیقی و مهم، اعمال قدرت و یا تحمل آن نیست. مگر اینان خود مظاهر قدرت را یکی پس از دیگری درهم نشکستند؟ اما اینان آنگاه که خود قدرتی نداشتند مهر و نشان خویش را بر سیمای جهان باقی گذاشتند...

«... همین دانش اسرار آمیز بود که یهودیان را متحد ساخت و درهم گذاخت، و لا غیر. زیرا این دانش اسرار آمیز خود مفهوم و محتوای « کتاب مقدس » بود.

« اگر اتحادشان پیش از وحدت سایر ملل جهان بود این کتاب مقدس بود که ایشان را در این وحدت جوش داد. آری، یهودیان گندسگون و سفید و سیاه و زرد، خرد و کلان، فاخر و ژنده، و ملحد و پارسا شاید که همه عمر را در اتاقی خلوت می گذرانند و یا در رؤیا بسر می آورند و یا خود در هاله شکوه و افتخار پهنه جهان را در می نوردیدند اما تعلیمات کتاب مقدس در همه احوال در اعماق وجود ایشان بود...

«... این کتاب مقدس را از خلال دو هزار سال با خویشان کشیده... و به همه ملل جهان داده و همه اقوام جهان آن را با آغوش باز پذیرفته بودند. اما صاحبان بر حق آن، دانایان و داودانش، جز ایشان نبودند.»

«لاین فوخت واگنر» هیچگاه از خاطرش نمی‌گذشت که روزی این قطعات از کتاب معروفش به نام جوسوس Jew Suss را اینهمه جدی بگیرند و سخنانش روزی الهام بخش کسانی چون «اوری زوی گرینبرگ» شاعر نمره یک فاشیست و سرایندهٔ تجاوز اسرائیل گردد. در بیست و سوم اکتبر ۱۹۶۸ روزنامهٔ اسرائیلی هالاس شاهرکار «گرینبرگ» را تحت عنوان «اَبَر زمان و مکان» انتشار داد که در آن به قول مطبوعات «شوالیهٔ ناسیونالیسم اسرائیل» باغرور هرچه تهاجمت جنگ را می‌ستاید و صلح را خوار می‌دارد و برفکر تساوی ملل لبخند تحقیر و تمسخر می‌زند و سرود شکوه و عظمت یهود را می‌سراید. هم او تجاوز کثیف سهاجمان اسرائیل را با جنگ «یوشع» سردار اسرائیلی مقایسه می‌کند، که فتوحاتش را تورات سروده‌است، همان کس که با بیرحمی تام و تمام مردم بینوای سرزمینهایی را که اینک پامال چکمه‌های واحدهای ضربت اسرائیل اند اذم تیغ گذراند. باری، این شاعرک، همهٔ خواستاران صلح و خاصه کوشندگان اسرائیلی را که به این تجاوز اعتراض کرده‌اند به باد دشنام و ناسزا می‌گیرد. او در این نکته اصرار می‌ورزد که باز پس دادن سرزمینهای اشغالی به معنای پایان کار و انهدام اسرائیل است و همهٔ کسانی را که حتی بدین مسأله می‌اندیشند به عنوان خائن محکوم می‌کند. قصیده‌اش با این کلام بلیغ پایان می‌یابد: «ای اسرائیل من، مانیازسند رهبری آهنین عزمیم!»

این چیزها را که می‌خوانیم ناگزیر متوجه مسئولیت عظیمی می‌گردیم که بر دوش اهل قلم نهاده شده است، خواه در صحنهٔ تئاتر، سینما، یارادیو و تلویزیون. چقدر مهم است که

وسایلی که بر افکار عامه تأثیر می‌کنند در نظارت و اختیار مردمی شریف باشند. آری، همه کسانی که پیشرفت و کمال راگراسی می‌دارند باید باهشیاری مراقب این وسایل ارتباطات جمعی باشند. در این قرن پیچیده ما زمان با سرعت شگرف در گذر است. نخستین آثار نویسندگان صهیونیست، چندین دهه پیش از هذبانه‌های «گلداشتوکر» بود، حال آنکه فاصله بین «دوهزار کلمه‌ای» که به اشاره مشاوران برجسته در چکوسلواکی تحریر یافت تا درخواست گرینبرگ برای فاشیسم بی‌روی و ریا در اسرائیل، — که خود کنام صهیونیسم است — یک ماه پیش نبود. بنیادگذار حکومت ما از باخواست که خلوص ایدئولوژی و روح جمعی در ادبیات را که از والاترین انگیزه‌های انسانی مایه می‌گیرد، حفظ کنیم. هم‌او به ما آموخت که بهترین و غنی‌ترین سنت‌های هنر مردم را پاس داریم و در انجام وظیفه خویش در دوستی با همه ملل جهان بکوشیم و در موضع سیهن پرستی خویش استوار بمانیم. و به این علت که گروه پیشرو و عامه مردم ما پرچم بنیادگذار حکومت ما را از خلال طوفانها و جنگها برافراشته و بلند داشته و مردم آشتی‌جوی ممالک جهان را به دور خود گرد آورده‌اند ارتجاع جهانی دیوانه‌وار علیه ماست به کارهای نهانی می‌زند و آخرین ذخایر خویش را به میدان می‌کشد.

صهیونیسم جهانی هم به همین «آخرین ذخایر» تعلق دارد. در یازدهم ماه مارس ۱۹۷۵ همین صهیونیسم با زبان گلداسایر نخست وزیر اسرائیل فرمان مبارزه همگانی علیه ما را صادر کرد. شکل و قالب این مبارزه همان چیزی است که «ضد انقلاب مسالمت‌آمیز»ش می‌خوانند و در جریان اخیر چکسلواکی آن را شناختیم. شکل سازمانی این مبارزه نیز شناخته است.

وآن‌سوء استفاده از بازمانده احساسات گذشته و بازمانده روحیه مالکیت سرمایه و اعمال نفوذ فکری بر افراد خودخواه و ریاست-طلب به‌منظور ایجاد شرایطی است برای تشکیل گروههایی از این دست، که به یمن عمل وسایل ارتباطی قادر به فعالیت مشترک باشند.

سخن‌پراکنیهای صدای اسرائیل دارای محتوای ایدئولوژیکی قابل ملاحظه‌ای است. صرفنظر از فتنه انگیزیهای مستقیم، دشمنان ما مایلند مثلاً در عرصه تئاتر و در باله‌های کلاسیک با نکات جنسی بیشتری را بپینند و نواهایی نظیر موسیقی تئاتر «برودوی»^۱ را بشنوند، و چیزهایی مانند این.

صدای اسرائیل به سه زبان برای کشور ما سخن‌پراکنی می‌کند: لحن سخن‌پراکنیهایی که به زبان روسی است قدری ناله آمیزند، و حتی انتقاد آسبز هم نیستند؛ سخن‌پراکنیهایی که به زبان «یدیش» می‌کند تبلیغ صهیونیسم است، و نثار بهتان و افترا بر ما، درحالی که سخن‌پراکنیهای عبری ابلاغ دستورات است و تعلیمات.

اما این تلاشها همه محکوم به شکست است. کشور ما بر دشمنانی به‌سراتب مهمتر از اینها چیره شده‌است. دوستان زحمتکش یهودی کشور ما به‌این درخواستهای تحریک‌آسبز و فتنه‌انگیز تل‌اوئو باخشم و دلزدگی پاسخ می‌گویند و علیه جعلیات افترا آسبز نشریه به‌اصطلاح «مسأله یهود در اتحاد شوروی» به‌تندی اعتراض می‌کنند.

صهیونیسم جهانی دشمن همه مردم و ملل جهان است و مدتهاست که دیگر پدیده‌ای محلی و موضعی نیست... او که

منابع مالی عظیمی را در اختیار، و حکومت اسرائیل را به عنوان پایگاه دارد و از جانب میلیونرهای مالک آمریکا و بریتانیا و فرانسه و آلمان باختری و آفریقای جنوبی و ایتالیا و آرژانتین و بسیاری از ممالک دیگر حمایت می‌شود هر روز درجایی علیه ما دست به مبارزه می‌زند و لذا وظیفه اساسی همه مردم آزادی دوست و زحمتکش و بیزار از جنگ و استعمار است که علیه وی به مبارزه برخیزند.

صهیونیسم با تکیه بر تئوری برتری نژاد «یهود» هم در گفتار و هم در کردار با برجای پای فاشیسم می‌نهد و پایگاه خویش یعنی اسرائیل را برای کسانی که از پذیرش تئوریه‌ها و اعمال غیر انسانی او سرباز می‌زنند—و خود «نامطلوب» تلقی می‌شوند— به صورت زندان در آورده است.

حیفا شهری است زیبا که در ردیفهای پرپیچ و تاب از فراز آب فیروزه‌گون خلیج سربر می‌کشد و رو به سوی تپه‌ای سرسبز و خرم می‌نهد که بر فراز آن کلیسایی است بس کهن که ایرانیان بنیاد کرده‌اند. اندکی بالاتر، در پس ستیغ کوهی، زندان «داسون Damon» است. در هفتم مارس ۱۹۶۹ یکی از روشنفکران اردنی به نام «اسحق علی المراری» در بخش اردنی بیت المقدس به اتهام مجعول «فعالیت خصمانه» بازداشت شد. وی را به سرعت به حیفا منتقل و در «داسون» زندانی کردند. تا یک‌ساعت کسی خبری از او نشنید. مقامات اسرائیلی در پاسخ تقاضای وکلای مدافعش که خواستار ملاقات با وی بودند با گفتن اینکه «تحقیقات هنوز ادامه دارد» از انجام این درخواست سرباز می‌زدند. بعدها که کاشف به عمل آمد معلوم شد که این

تحقیقات را کمیسر پلیس اسرائیل، مارکوس Marcus به عمل می‌آورد. المراری راسرنگون آویختند و چندین بار به او «شوک» الکتریک دادند؛ هرگاه که از هوش می‌رفت مارکوس دستور می‌داد به تناوب آب جوش و آب یخ بر رویش بریزند. به مدت بیست و یک روز او را به چوب و شلاق بستند و سرش از چند جا زخم برداشت. نیمه گرسنه‌اش نگه می‌داشتند، و به جای آب آشامیدنی پساب ظرفشویی پیه‌وی می‌دادند. با چنین احوالی طبعاً مسأله کمکهای اولیه پزشکی منتفی بود؛ و در حالی که این شکنجه‌ها اعمال می‌شد مارکوس تکرار می‌کرد: «اگر حرف نزدی این وضع همچنان ادامه خواهد یافت.» المراری هنگامی که زندان را ترک گفت معلولی بیش نبود. به عنوان بیگناه آزاد شد، چون در حقیقت شاهد و سدرکی موجود و در دست نبود که به خلاف آن دلالت کند. المراری آنچه را که در زندان بروی گذشته بود با خبرنگاران در میان نهاد اما نه نیویورک تایمز و نه نیویورک هرالد تریبون و نه وقایع یهودی چاپ لندن و نه دیگر روزنامه‌های صهیونیستی و هواخواهانشان - که شماره‌شان از صدها در می‌گذرد - هیچیک حاضر نشد داستانی را که بر او گذشته بود منتشر کند، تنها روزنامه‌ای که شرح این واقعه را به سمع مردم رساند روزنامه زوهاده * * * ناشر افکار پیشروان اسرائیل بود.

«عبدالله یوسف عدوان» یکی از پیشروان عرب از بیست و نهم مارس ۱۹۶۹ در زندان «کارم Karem» در دست نظامیان اسرائیل زندانی بود و تا هشتم سپتامبر به وکلای وی «فلیسیا

Jewish Chronicle *

Zo Hadereh * * شماره بیست و چهارم، سپتامبر ۱۹۶۹

لانگر» و «علی رافا» اجازه داده نشد با او دیدار کنند و وقتی با وی دیدار کردند چگونگی جریان روشن شد. «عدوان» به وکلای مدافعش گفت: «اینها مجبورم کردند شعله کبریت افروخته را بیلعم: اول لبم را کز می دادند و بعد مجبورم می کردند شعله کبریت رافرو بکشم.» وچندان شکنجه اش دادند تا از جهان رفت: او را داغ کرده و آزار کرده و «برق» داده بودند.

آیا اینها حوادث منفرد و اعمال تصادفی و خشونت آمیز چند بیمار روانی است یا ثمره آموزش گروهی و متضمن هدف؟ ماقبل در جای خود به این پرسشها پاسخهای صریح گفته ایم. اما حقایق تازه و بسیار مهم دیگری هست که باید از نظر گذراند: در هشتم ژانویه خبرنگار رویتر از تل آویو گزارش داد: «نتایج آمارگیری که یکی از مؤسسات تحقیقاتی اسرائیل از افکار عامه به عمل آورده است امروز در اینجا منتشر شد. بنابراین آمارگیری بیش از ۴۴ درصد از مردم اسرائیل موافق با انضمام فوری سرزمینهایی هستند که اسرائیل در جنگ شش روزه اشغال کرد و ۴۴/۴ درصد بر این عقیده اند که وضع موجود علی العجاله حفظ شود، لیکن ۸۶/۴ درصد طرفدار تأسیس قرارگاههای جمعی در اراضی مذکورند.»

اما مقصد جنائی، وسیله جنایت می خواهد.

در نهم فوریه ۱۹۷۵ روزنامه دیلی میل لندن گزارش داد که با اصلاحاتی که مخترع آن، سرگرد «اوزی گال»، در این سلاح به عمل آورده نوع جدید و مؤثری از مسلسل سبک «اوزی» در اسرائیل تولید شده است. این مسلسل را می توان در دو نوع تولید کرد: یکی با کالیبر استاندارد «ناتو» و دیگری کوچکتر، با گلوله «نوک قلعی». این گلوله که نرم است به محض اصابت

پخش می‌شود و ایجاد جراحات وسیع می‌کند. هدف این است که پنج سرباز دشمن را با یک گلوله بتوان از میدان عمل خارج کرد: برطبق این تئوری که: کمک به یک زخمی مستلزم چهار سرباز است. این سلاح اینک به نیروهایی که در خطوط جبهه هستند تحویل شده تا جانشین مسلسل FN بلژیکی شود.

در سالیانی که فاشیستها به آزار یهودیان اشتغال داشتند حییم وایزمن، رهبر صهیونیست، در پاسخ به استفسار « کمیسیون سلطنتی بریتانیا » درخصوص امکان انتقال شش میلیون یهودی اروپای باختری به فلسطین باخونسردی گفت: « نه، سالخورده‌گان باید بروند... آنها دیگر یک‌سشت غبارند، غبار اخلاقی و اقتصادی جهان... فقط شاخه‌ها می‌مانند. » سمبولیسم آدسکشان اینچنین است. فکر همانقدر که دد منشانه بود روشن نیز بود: « بگذار بکشند، و بسوزانند، مادر عوض جوانها و مردم مرفه را به فلسطین می‌فرستیم و بدیشان می‌آموزیم اسرائیلی را که می‌خواهیم بنا کنند. » سه سال بعد در عهدهم فوریه ۱۹۷۰ وایزمن دیگری، عزر وایزمن*، وزیر حمل و نقل اسرائیل به‌زبانی که شاید چندان سمبولیک نبود اظهار آدسخوارانه مشابهی کرد و گفت: « ارتش اسرائیل آماده است در هر مورد که حکومت بخواهد اقدام لازم را معمول دارد... اسرائیل باستان اینک در دست ماست. هر گونه مذاکره‌ای با اعراب باید پیرامون حقوق اسرائیل باشد نه در زمینه امتیاز ارضی. من ترجیح می‌دهم میلیونها عرب آواره دشت باشند تا چون دشنه‌ای در پشت. »

پافشاری رهبران صهیونیست در نظرات خود و نیز خشونتشان چیزی است مفهوم. و اما سردسی که از دستگاه

صهیونیسم چیزی نمی‌داند یا آگاهی چندانی در آن باره ندارند این را حیرت‌افزای می‌یابند: این چگونه است که ۸۶/۴ درصد از مردم اسرائیل هواخواه شعار فاشیستی «فضای حیاتی» هستند، و این چگونه است که مقیمان سابق اردوگاه‌های اشویتس و داخائو می‌توانند با خون‌سردی برای این ماجرا بنگرند در حالی که فرزندان‌شان از داغ کردن بدن مردم و شکنجه و آزار ایشان با جریان برق و انهدام خانه‌ها و کشتار ساکنان شهرهای عرب-نشین لذت می‌برند؟ به نظر بسیاری از مردم ممکن نیست در میان ۸۶/۴ درصد از مردم اسرائیل باشند کسانی که شماره اردوگاه‌های نازیان را بر بدن خود داشته باشند. اما هستند!

چه مقدار باید تخم ناسیونالیسم یا تعصب مذهبی را به یاری آثار ادبی و هنری در ذهن و فکر یک آدم درس خوانده افشاند تا مثلاً بتواند فریاد برآورد: «درود بر تو، دایان، ای یوشع نوظهور!»؟ آیا زرادخانه امپریالیسم محتوی وسایلی هست که بتواند چنین تأثیری را پدید آورد؟ تجربه نشان می‌دهد که آری، چنین وسایلی را در اختیار دارد.

فهرست زیر نام برخی از سازمان‌های صهیونیستی است که مانند «مرکز اطلاعات هستند» وین مستقیماً در تحریک یهودیان چکوسلواکی خواه در جریان وقایع ویا قبل از آن دست داشتند:

- ۱- سازمان جهانی صهیونیستها
- ۲- کنگره یهودیان جهان
- ۳- سازمان جوانان صهیونیست
- ۴- کنگره صهیونیستهای اروپا
- ۵- هیأت هماهنگی سازمان‌های یهود
- ۶- شورای جهانی زنان یهود

۷- فدراسیون جهانی یهودیان غیر اروپایی (سفارادی)

۸- سازمان جهانی زنان صهیونیست

۹- سازمان جهانی مراقبت از کودکان، و بهداشت

یهودیان

۱۰- شورای جهانی مربوط به خدمات و رفاه اجتماعی

یهودیان

۱۱- شورای جهانی کارگران یهود

۱۲- اتحادیه جهانی دانشجویان یهود

۱۳- آژانس تلگرافی یهود

۱۴- سازمان جهانی یهودیان ارتدکس (سخت‌کیش)

۱۵- اتحادیه جهانی صنعتگران یهود

۱۶- فدراسیون جهانی جوانانی که به عبری باستان سخن

می‌گویند

۱۷- کمیته مشورتی جهانی برای تأمین همکاری بین

یهودیان و مسیحیان

۱۸- کنگره جهانی روزنامه‌نگاران یهود.

این صورت به قدر کفایت گویاست و به نظر ما هرگونه اظهار نظری درباره آن زائد است جز آنکه باید بیفزاییم که اگر یهودیان خارج از جهان سرمایه‌داری تنها در معرض تأثیرات روانی وایدئونوزیکی صهیونیسم هستند یهودیان پاره‌ای ممالک خاصه یهودیان مقیم اسرائیل برای معاش روزمره وحق‌حیات خود بدو وابسته‌اند. واین خود بر ارادت و اخلاص مانسبت به پیشروان اسرائیل می‌افزاید و همبستگی نیروهای مترقی جهان را با مبارزه و کوشش همگام یهودیان و اعراب اسرائیل که در دشوارترین شرایط از برادری بین ملت‌ها دفاع می‌کنند تحکیم

و تقویت می کند.

در شانزدهم فوریه ۱۹۶۷ دفتر سیاسی حزب پیشرو اسرائیل درباره خطر عظیمی که گسترش تدریجی تجاوز در بر خواهد داشت - خطری که حتی موجودیت آتی کشور را تهدید می کند - به کارگران و زنان و جوانان کشور هشدار داد. در این هشدار گفته می شود که «محافل تندرو کشور که هدفهای توسعه ارضی خود را تعقیب می کنند در اجرای نقشه جهانی امپریالیسم یعنی از بین بردن نهضت آزادی ملی اعراب و واژگون ساختن حکومت‌های ضد امپریالیستی در مالک عرب و گسترش رشته‌های دوستی بین مالک عربی و اتحاد شوروی و دیگر مالک سوسیالیستی همگام و همدست با وی عمل می کنند. رهبران اسرائیل با اتخاذ این سیاست می کوشند کلیه تلاشهای اتحاد شوروی و دیگر مالک را در حل مسأله آسیر بحران خاورمیانه بر اساس قطعنامه نوامبر ۱۹۴۷ با شکست مواجه سازند.»

تنها میهن پرستان واقعی نظیر افراد این جماعت اند که در اسرائیل امروز صدرا را اینچنین بلند می کنند. هیچ تهدید و آزاری حتی اقدام به نابودی نمی تواند این مردم شجاع را به سکوت وادارد. در شانزدهم دسامبر ۱۹۶۹ دبیر سازمان «صور» وابسته به این حزب، آقای «گازی شبیتا» که به نمایندگی شهرداری انتخاب شده بود به خانه خویش بازگشت لیکن هرگز به مقصد نرسید. پلیس را از مدت‌ها پیش دیده و آدمکشان را از تعقیب معاف داشته بودند. وقتی پای افراد پیشرو در میان باشد «شین بت» * Shinbet بسیار با گذشت و دست و دل باز است. برای پلیس اسرائیل مسأله‌ای نیست که «قربانی» او از مردم «برگزیده»

باشد یا نباشد. ضربه از پشت سر و با چماق گلمیخ کوبیده وارد شده بود.

«شاتا» زندان مرتکبین به قتل با اِعمال زور و مجرمین مشمول تشدید مجازات در نتیجه تکرار جرم و محبوسین سیاسی است. دو سال پیش یکی از آزادیخواهان رابه نام «نعیم شهاب» به اینجا آوردند. تحقیقی از او به عمل نیامد و محاکمه‌ای هم صورت نگرفت و علائم و آثاری هم نبود که نشان دهد که در نظر است چنین کنند. در هفتم ژانویه سال ۱۹۷۵ آدمکشی مزدور با سینی آهنین ضربه‌ای بر سرش وارد آورد و او را زخمی سخت زد. نعیم که هنوز هم در محبس است با همبستگی و وحدت دیگر زندانیان سیاسی اعم از یهودی و عرب از سرگ نجات یافت: زندانیان دست از غذا کشیدند و آشکارا گفتند به شرطی دست از اعتصاب می‌کشند که نعیم را هر روز در «هواخوری» ببینند.

به هر حال، در میان هیاهو و جنجال اعتراض آمیز صهیونیستها سسأله نجات جان زندانیان سیاسی و علی‌الخصوص زندانی اردنی توسط نمایندگان حزب پیشرو اسرائیل در کنشت مطرح شد. در دهم مارس ۱۹۷۵ نعیم شهاب توسط دوستان خود نامه‌ای به عنوان سازمان صلیب سرخ جهانی ارسال داشت.

چه تعداد نامه‌هایی نظیر این از اسرائیل ارسال گردیده و چه تعداد از آنها توانسته است از مرزهای این مملکت «دموکرات» بگذرد، و چه تعداد هرگز به مقصد نرسیده‌اند؟ با این حال فرستندگان همه چشم انتظار جوابند!

... کتابی روی میز من است که حروف آن از راست

به چپ نوشته شده. در کتاب عکس سردی است با پروان درهم کشیده و حالت چهره‌ای که حکایت از استغراق بسیار دارد. شرحی که متضمن پیشکش کردن کتاب است با این عبارت پایان می‌پذیرد: از «الکساندر پن*»، که از راست به چپ می‌نویسد. مسکو، ۱۹۶۴/۸/۲۴» آری، پدر شعر کارگری اسرائیل و دوست مایا کوفسکی که خود از بهترین مترجمان شعر روس به عبری نیز هست، می‌نماید باز در کنارم ایستاده و بر عصای تیره‌اش تکیه کرده است و این اشعار مایا کوفسکی را زمزمه می‌کند:

ما آشتی جوییم
اما اگر کسی دست به سوی مایازد
همه در صفوف می‌آییم
و دندانها را سخت برهم می‌فشریم.
برانگیزندگان جنگ با جبهه کارگران
خشم‌آگین که تیغ آهخته‌اند
رو برو می‌گردند.

«پن» هرچند به سبب بیماری شدید در بستر است همچنان در صفوف مبارزان جهان و جنگندگان راه‌آشتی و از مخالفان تجاوز اسرائیل است. وی دختر بزرگ خود را «سه‌نیلگا Senilga**» نام نهاد زیرا علاوه بر مایا کوفسکی به شیشکوف Shishkov نیز سخت ارادت می‌ورزد. خاخامها سات و سبهوت بودند، لیکن این واقعه پیش از روزگاری بود که نژادپرستان فرامینشان را به خاخامهای محلی دیکته می‌کردند و «سه‌نیلگا» در نظرایشان

Alexander Penn ◊

◊◊ سه‌نیلگا نام شخصیتی است در «رودخانه اوگروم» نوشته شیشکوف.

نامی شایسته و حتی نام یهودی مناسبی بود. اما چه می‌توان کرد، روزگار عوض می‌شود.

در بیست و چهارم ژانویه ۱۹۷۰ آشویتس‌پرس از بیت‌المقدس گزارش داد که «پارلمان اسرائیل ممکن است قانونی را بگذراند که رأی دادگاه عالی را مبنی بر اینکه «بچه‌ای که پدرش یهودی و مادرش غیریهودی باشد باز یهودی است بی‌اثر کند».

یعقوب شاپیرو، وزیر دادگستری اسرائیل در بیست و پنجم ژانویه ۱۹۷۰ اعلام کرد که برای لغو تصمیم دادگاه عالی پیشنهادی تقدیم مجلس خواهد نمود. به هر حال، ویکتور شمتوف Victor Shemtov وزیر مشاور (ویکی‌ازرؤسای سازمان اطلاعات ی.ا) بر این اساس که تصمیم مذکور «سهاجرت یهودیان و از آن جمله یهودیانی را که ازدواج آمیخته کرده‌اند تشویق خواهد کرد» از آن حسن استقبال کرد. این تصمیم که در دادگاه عالی با اکثریت ۵ رأی در برابر ۴ رأی گذشته بود طوفانی از خشم و نارضایی و بحث و مناقشه در محافل صهیونیستی برانگیخت. ما خلاصه این واقعه را که موجب شد چنین بحث و جداله گری در مورد این مسأله‌ای درگیرد که از برای نژادپرستان یهود اینهمه واجد اهمیت است از گزارش آشویتس‌پرس می‌آوریم:

«این بحث پس از این واقعه روی داد که دادگاه عالی از درخواست ناوبان «بنیامین شالیت Shalit» مبنی بر اینکه کودکان هرچند که مادرشان مذهبی ندارد، باید از شمار یهودیان محسوب گردند، پشتیبانی کرد. بنا بر تصمیم محکمه کودکان مزبور باید در شمار ملت یهود، اما فاقد مذهب،

به حساب آیند. درحقیقت دادگاه عالی از حقوق خود دانست که مذهب را از قامرو نفوذ علمای دین خارج کند.» (ضمناً توجه کنید و ببینید که این خبرنگار چگونه گریز می زند و نیت خود را بروز می دهد - ی. ا.)

«خاخامها به مخالفت برخاستند و اعلام کردند که این جریان موجب شقاق در مردم یهود خواهد شد و دادگاه راستهم به کوشش در جدا کردن مذهب از حکومت کردند.»

در بیست و هفتم ژانویه ۱۹۷۰ «فرانس پرس» از بیت المقدس خبر داد که: «غروب سه شنبه خاخام اعظم ثبت نام کودکان ثمره ازدواجهای آمیخته را ممنوع کرد و اعلام داشت که هیچ قدرتی در جهان نخواهد توانست این قانون را نقض کند که: فقط کسانی را می توان یهودی محسوب داشت که از مادر یهودی به دنیا آمده و یا خود تغییر کیش داده باشند» (بنا بر شریعت موسی یهودی کسی است که یا مادرش یهودی بوده و یا خود کیش یهود را پذیرفته و تشریفات مذهبی لازم را انجام داده باشد.)

در بیست و نهم ژانویه ۱۹۷۰ رویتزر گزارش داد: « برای جلوگیری از یک بحران سیاسی، کابینه اسرائیل امروز در این باره که «چه کسی را باید یهودی محسوب داشت» جلسه فوق العاده ای تشکیل خواهد داد. آقای شاپیرو، وزیر دادگستری، به منظور حل این مشکل دو اصلاحیه را پیشنهاد می کند: یکی قانون بازگشت، که کلیه حقوق تابعیت را به مهاجران یهودی اعطا می کند و شامل کلیه کودکان می گردد، ولو مادرشان یهودی نباشد. اما بعد، کسانی که بخواهند یهودی محسوب گردند باید که مذهب یهود را بپذیرند.»

بالاخره، در دهم مارس ۱۹۷۵ پراودا خبر داد: «پارلمان اسرائیل قانونی را تصویب کرد که به موجب آن فقط کسانی یهودی شمرده خواهند شد که از مادر یهودی به دنیا آمده و یا خود مذهب یهود را پذیرفته باشند.»

در پس این جنجال تعمدی و آشفته و به درازا کشانده، چیست؟ در این، جز سورد دیگری از نژادپرستی آشکار صهیونیستها و آباء کنیسا چه چیز می‌توان دید؟ آیا این دلیل دیگری بر وجود تمایلات فاشیستی در فرمانروایان اسرائیل و سبب دشمنی ایشان با فرهنگ و روشنی افکار نیست؟ چرا، تا حدی همین‌طور است. ساهیت ارتجاعی مذهب یهود رازی نیست: آدم کافی است تورات را بگشاید و به یک نظر موارد و نمونه‌های نژاد پرستانه بسیاری را ببیند. نژادپرستی رهبران صهیونیست از این هم آشکارتر است، چون به هر حال از همین جا آغاز کردند.

و اما چه رابطه‌ای است بین کودکان یک افسر نیروی دریایی اسرائیل که با زنی اسکاتلندی ازدواج کرده و وجود فرقه‌ای که صهیونیستها در ژاپن اختراع کرده‌اند و تمام ژاپنیها را از اعقاب «سبط مفقوده اسرائیل» می‌دانند؟ اما اگر چه عجیب می‌نماید رابطه‌ای در این میان هست، آن هم رابطه‌ای نزدیک. جار و جنجال اخیر در بیت المقدس، برخورد بین دو جناح حاکم اسرائیل بیش نبود - دو جناحی که به هیچ وجه دشمنی و کینه‌ای باهم ندارند و بلکه فقط علی‌العجاله در باب تأمین نیروی کار در اوضاع و احوال حاضر با هم اختلاف نظر دارند.

یکی از سیاستمداران بالنسبه با اسم و رسم بریتانیا اخیراً

ریاکارانه اعلام داشت: « درست همانطور که هر انگلیسی آماده است تا آخرین نفس در کنار فرانسویان بجنگد همینطور هم هر یهودی اروپایی یا امریکایی آماده است تا آخرین نفس در کنار اسرائیل باشد.» همینطور، ۸۶/۴ درصد از مردم اسرائیل را داریم که طرفدار اسکان یهودیان - یهودیان مهاجر - در سرزمینهای اعراب‌اند.

رهبران اسرائیل به گوشت دم توپ و مصالح زنده از برای اسرائیلی کردن سرزمینهای اشغالی نیاز دارند و با توجه به همین امر بعضی از رهبران صهیونیست اسرائیل آماده‌اند اصولاً کیش یهود را که روزگاری بدیشان امکان می‌داد به یاری کنیسا بر شماره زیادی از مردم ساده و زودباور مسلط گردند به کناری نهند در حالی که گروه دیگر که جانب احتیاط را بیشتر نگه می‌دارد این اقدام را نابهنگام می‌داند و نفوذ و تأثیر بر معتقدان بیشماری را که در «حواشی» مرکز یعنی خارج از اسرائیل‌اند هنوز مهم می‌پندارد. باری، فشرده و چکیده جنجال و هیاهویی که در پارلمان اسرائیل در گرفته بود جز این نبود.

کاملاً طبیعی بود که بنیاسین شالیت مذکور آنهمه مشتاق باشد که مقامات اسرائیلی کودکانش را یهودی به‌شمار آورند چون غیر کلیمی بودن در اسرائیل به معنای محروم بودن از حقوق است. و از این بدتر وضع اعراب است که نژادپرستان یهود ایشان را در طبقه ویژه‌ای، به مراتب پایین‌تر از غیر یهودیان، جای می‌دهند. در اسرائیل و علی‌الخصوص در سرزمینهای اشغالی، صهیونیستها آشکارا علیه اعراب دست به تجاوز گشوده‌اند. این تجاوز صورت و اشکال مختلفی به خود

می‌گیرد اما همه یادآور شیوه‌هایی است که نازیان در جنگ جهانی دوم به کار می‌بستند. مردم غیر نظامی شهرها و دهات تحت اشغال اسرائیل مدام دستخوش تهدید به انفجار منازل و بازداشت و قتل و کشتارند. چنانکه روزنامه گاردین* در چهارم مارس ۱۹۷۵ نوشت «بولدوزر» در واقع به مظهر اشغال اسرائیل در بیت المقدس تبدیل شده است: آری، صهیونیستها آیت کار را به مظهر ویرانی، ویرانی هزاران خانه، مبدل ساخته‌اند. از ۱۹۶۷ تا ژوئن ۱۹۶۹ شش هزار و هفتصد و بیست و هشت خانه در مناطق اشغالی ویران و یا مصادره شده است، پنجهزار نفر به قتل رسیده و شانزده هزار نفر مجروح یا محبوس یا «ناپدید» و به دیگر سخن سر به نیست شده‌اند.

مقامات اسرائیل می‌کوشند این خشونت‌ها و بیدادها را که با موافقت و تأیید ایشان صورت می‌گیرد از نظرها پنهان دارند. اطلاعاتی که از جنایات ارتش اسرائیل به خارج درز می‌کند ناگزیر باید از سانسور داخلی و سانسور صهیونیسم جهانی خارج از اسرائیل بگذرد. هر کس که بخواهد ارزیابی واقع بینانه‌ای از وسعت دامنه و شدت شکنجه و آزار اعراب توسط اسرائیل به عمل آورد این نکته را باید در مد نظر داشته باشد. در اوایل سال ۱۹۶۹ عبدالکریم شیخلی وزیر خارجه عراق نامه‌ای برای اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد ارسال داشت و طی آن وی را از یکی از تازه‌ترین جنایات نژاد پرستان اسرائیل یعنی از زنده به گور کردن چهارده اسیر جنگی عرب آگاهانید.

انهدام دهات عرب و گلوله باران کردن نمایشهای

مسالمت آمیز خیابانی و زنان و کودکان، اعمال شکنجه در بازجوئیها، استفاده وسیع از مزدوران در «دفع شر» مردمی که از خدمت به منافع صهیونیستها امتناع می‌ورزند و دیگر کارهای تنفر انگیز مانند اینها چندان بر وجدان کسانی چون گلداسایر سنگینی می‌کند که از مستمعین خود می‌پرسد: «چرا وقتی خانه‌ای خراب می‌شود مردم فریاد سر می‌دهند و داد از توحش می‌زنند؟»!

صهیونیسم جهانی - این آلت و عامل امپریالیسم - در اشاعه شیوه‌های فاشیستی در اسرائیل و افشاندن و پروراندن بذر نژاد پرستی و آزار صدها هزار عرب به هیأت‌های مختان درسی‌آید تا بتواند بر اساس «علاقی و منافع مشترک» بر ملل و گروه‌های مختلف ملی تأثیر کند. گاهی اوقات، و من باب نمونه، چنانکه در مورد افریقا می‌بینیم، ناآگاهی از ماهیت حقیقی صهیونیسم به وی امکان می‌دهد فرومایه ترین اعمال تحریک - آمیز را به دستور لندن و واشینگتن انجام دهد.

مثلاً، خبرنگار واشینگتن پست رابرت استابروک*، اذعان کرد که مقامات اسرائیلی به عنوان یک مانور روانی که مراد از آن ایجاد تزلزل در اعتماد حکومت فدرال نیجریه و لذا «بی اعتبار کردن مسکو» بوده دست کم محتوی دو هواپیما از سلاح‌های روسی را که از اعراب به غنیمت گرفته شده بود به «بیافرا» ارسال داشتند.

صهیونیسم جهانی (که همیشه هم تحت پرچم اسرائیل عمل نمی‌کند) هر جا که بتواند می‌کوشد از حیثیت و اعتبار ما و ممالک هم مرام ما بکاهد و علیه آنها از اقدام به فتنه -

انگیزی و اخلال، خواه در زمینه عمل یا اندیشه، فروگذار نمی‌کند. امپریالیسم در هر شرایط و اوضاعی، و از زوایای مختلف و به صور گونه‌گون، و در زیر پرده‌های رنگارنگ استتار، از عوامل خود از آنجمله صهیونیستها استفاده می‌کند و می‌کوشد این فکر را به مردم ما و دوستان ما عرضه کند که در عصر پروازهای کیهانی و نیروی هسته‌ای و ارتباطات جهانی تلویزیونی و دیگر وسایل ارتباطی نوین، بین حمایت از سوسیالیسم و میهن‌دوستی برکنار از تعصبات قومی تضاد «اساسی» وجود دارد. این «تضاد» دروغین را که سالها پیش اختراع شد می‌توان (طبعاً!) با دست کشیدن از مبارزه طبقاتی و قبول «برتریها و مزایای» مالکیت خصوصی و مالکیت بر وسایل تولید حل کرد، چنانکه در هزاران «ابداع» ادبی و سینمایی و تلویزیونی می‌بینیم: ابداعاتی که متضمن انواع «ضد جهان و ضد مردم و ضد اخلاق و ضد کمونیسم» اند. جامعه‌شناسان و فیلسوفان و اقتصاد دانان بورژوا از سر لطف پیشنهاد می‌کنند که ما را از شر این «تضاد» های پیچیده برهانند و بدین منظور برخی خطوط اساسی و ذاتی سرمایه داری نوین را که در حال عقب نشینی است به طور مجزا و در اشکال کج و معوج و در حالی که بیش از حد طبیعی نمو کرده‌اند ارائه می‌کنند. اینان آماده‌اند یکپارچگی و تمرکز و هر نوع «جامعه صنعتی پیوسته» را به نوع بشر عرضه دارند تا بدان وسیله پیشرفت نظام اجتماعی کشور ما را که بر رغم ناخرسندیهای ایشان پیروزمندانه ادامه دارد سد کنند.

یکی از مبتکران این تئوریهای دروغین « والت راستو* »

کارشناس نام آور ضد شوروی است (وی در ۱۹۱۶ در خانواده «ویکتور هارون راستو» به دنیا آمد و مدت‌ها کارشناس مسائل صهیونیستی کاخ سفید بود.) امپریالیسم امریکا در یورشهای ضد کارگری هنوز از خدمات این کارشناس کهنه کار استفاده می‌کند. اما زمان همچنان به پیش می‌رود و مشاوران جوان که چندان اکراهی در ابراز عقاید و نیت خویش ندارند به تدریج جایگزین مشاوران کهنسال کاخ سفید می‌گردند.

در بیست و دوم ژانویه ۱۹۷۰ گزارشی رسمی از واشینگتن شعر بر این بود که مأموران عالی‌رتبه حکومتی در کار سازمانهای صهیونیستی ایالات متحده فعالانه شرکت دارند. بنا بر مندرجات بولتن رسمی کمیته ملی حزب جمهوریخواه امریکا چهار تن از مشاوران ارشد ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا در «کمیته تعاون یهودیان» وابسته به سازمان صهیونیستی پایتخت در امریاری به نهضت گرد آوری اعانات به مناصب عالی گمارده شده اند. این اشخاص عبارت بودند از «لئونارد گارمنت*» رئیس تحقیقات هدفهای ملی (!) کاخ سفید؛ «ویلیام سافایر» دستیار مخصوص ریاست جمهور در مسائل مربوط به برنامه ریزی داخلی؛ «هربرت استاین»، عضو هیأت مشاوران اقتصادی ریاست جمهور و «یوجین کاون» دستیار امور اداری و روابط ریاست جمهور با کنگره، که خود رئیس افتخاری کمیته تعاون یهودیان است. به این ترتیب حلقه حوادث کامل شده است: محافل حاکمه امریکا بنا برخواست سرمایه انحصاری (که نمایندگان واقعی آن ترجیح می‌دهند در پس پرده بمانند)

آشکارا با رهبران صهیونیست متحد گشته اند و پیوستگی و همبستگی خویش را بی پرده به جهانیان نشان می دهند.

هیچ چیز چون توجه افکار عامه جهان موجب آشفتگی و سراسیمگی صهیونیسم نیست و هیچ چیز مانند پی جویی و اکتشاف راهی که از آغاز تا به امروز پیموده است نمی تواند چنین سیلی از اتهام و اسناد «یهود آزاری» به ما را از او در کشد، و این خود تصادفی نیست؛ این امر علل و موجبات بسیار دارد، علت عمده آن این است که کوششهای «کنسرن صهیونیستی» در پوشاندن رد و اثر راههای سازشی که در گذشته دور و نزدیک پشت سر نهاده چنانکه باید سودمند نیفتاده است.

با توجه به این امر صهیونیسم مدتهاست می کوشد که در نظر افکار عمومی جهان، در مقام دستگاهی که از لحاظ سازمان و اندیشه و عمل یکپارچه و نماینده یک کل واحد است جلوه کند. تکرار اشکال و تنوع نامعقول نما-آری چنین اند نقابهای نو و به دقت انتخاب شده ای که صهیونیسم معاصر در این بالماسکه به کار می گیرد؛ و فقط دقت و مطالعه کامل و تطبیق و مقابله حقایق و وقایع است که به ما امکان می دهد که روابط و پیوستگیهای مستقیم بین پدیده های به ظاهر نامربوط را (از تحریکات نظامی و ایجاد تلاطمهای اقتصادی گرفته تا خرابکاریهای ناچیز «جوانان بر آشفته») مشخص و معین داریم و چهره های آشنای دیرین را در پس نقابهای نوبینیم- و همین توجه و دقت است که رهبران کنسرن صهیونیستی را که مدتهاست به بازی پس پرده خو گرفته اند از کوره در

می برد و بر آشفته می سازد.

تجاوز ژوئن اسرائیل چهره رهبران صهیونیست، این سازمان دهندگان تحریکات و فتنه های جهانی و جنایتها و توطئه های نابکارانه را که در راه تحصیل منافع و کسب قدرت آماده اند همه چیز را مورد بی اعتنائی قرار دهند از پس پرده معمول به در آورد. امروز باز کم کمک به پشت پرده می خزند و در درون تیرگیها پنهان می شوند.

لیکن به عبث، زیرا در همه جا هستند مردمی که از برای صاحبان کیسه های پول و کاخهای رفیع حرمتی قایل نیستند و بدیشان اجازه نمی دهند که باز در تیرگی سایه ها کمین کنند، همچنانکه ملتها و تاریخ اجازه نخواهند داد که بی کیفراز معرکه به در روند.

باری، دهلیز سیاست بازان و دلالان صهیونیست، تار و پر پیچ و خم بود و پر پیچ و خم تر از آن بانورهای متحدانشان. اما زندگی در امتداد قوانین عینی تکامل که دست آخر تعیین کننده اوست، جریان خویش را ادامه می داد.

www.KetabFarsi.com

ماخذ کتاب

فصل اول

- ۱ سنه، م. و ویلنسکا، ای. بحران صهیونیسم، تل اوپو، ۱۹۶۱
صفحه ۳
- ۲ اورشلیم پست (هفته نامه)، ۱۴ اوت ۱۹۶۷ صفحه ۴
- ۳ بنت ویچ، ن؛ فلسطین، لندن، ۱۹۳۴ صفحه ۶۰
- ۴ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، نیویورک؛ ۱۹۶۳
صفحه ۲۶۵
- ۵ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، لندن، جلد اول صفحه ۲۱
- ۶ براندیز، ل؛ درباره صهیونیسم، نیویورک، ۱۹۴۲ صفحه های
۲۴-۲۶ (نقل از لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، لندن ۱۹۴۵
صفحه ۴۲)
- ۷ اسکراموزا، و؛ و ماکندریک، پ؛ جهان باستان، نیویورک،
۱۹۵۸ صفحه ۸۵
- ۸ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، نیویورک، ۱۹۶۴، صفحه ۱۲۶
- ۹ همان کتاب
- ۱۰ برنتانو، زندگی در جهان باستان، ینا، ۱۹۲۹، صفحه ۸۰

- ۱۱ پارکس، ج؛ پایان یک جلا، لندن ۱۹۵۴، صفحه ۹۲
- ۱۲ یرمیا، ۲۹-۵ و ۶ و ۶
- ۱۳ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه ۱۰۶
- ۱۴ المستد، ا. ت؛ تاریخ امپراتوری پارس، سری کتابهای عنقا
شیکاگو، ۱۹۶۰، صفحه ۵۷
- ۱۵ بارون، سالو، و؛ تاریخ اجتماعی و مذهبی یهود، چاپ دوم،
جلد پنجم، نیویورک، ۱۹۵۷، صفحه ۲۵
- ۱۶ همان کتاب
- ۱۷ تاریخ کمبریج در باره دوران باستان، جلد سوم، صفحه ۴۰۷
- ۱۸ همان کتاب جلد ششم ۱۹۲۷، صفحه‌های ۱۳۷ و ۱۴۳
- ۱۹ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحه ۱۲۷
- ۲۰ اشتین، ل؛ صهیونیسم، لندن، ۱۹۲۵، صفحه ۱۳
- ۲۱ اسکراموزا، و؛ وما کندریک، پ؛ جهان باستان، صفحه ۵۹۹
- ۲۲ همان کتاب، صفحه ۶۰۰
- ۲۳ روث، س؛ تاریخ یهود، نیویورک ۱۹۶۳، صفحه‌های ۵۵-۱۵۱
- ۲۴ تاریخ کمبریج در باره قرون وسطی، جلد سوم، ۱۹۳۲، صفحه
۶۴۴
- ۲۵ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحه ۱۱۹
- ۲۶ المستد، ا. ت؛ تاریخ امپراتوری پارس، صفحه ۴۸۱
- ۲۷ تاریخ کمبریج در باره دوران باستان، جلد ششم، صفحه ۵۵۹
- ۲۸ روث، س؛ تاریخ یهود، صفحه ۹۱
- ۲۹ تاریخ کمبریج در باره قرون وسطی، جلد سوم، صفحه ۴۲۹
- ۳۰ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحه ۱۲۷
- ۳۱ ک. م؛ «ف. ا»؛ برلن ۱۹۶۹، صفحه ۳۴۷
- ۳۲ همان کتاب
- ۳۳ روث، س؛ تاریخ یهود، صفحه ۱۳۶
- ۳۴ بن هالپرن، فکر ایجاد حکومت یهود، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۶۱
صفحه ۱۰۵

- ۳۵ تاریخ کمبریج در باره قرون وسطی، جلد دوم، صفحه ۱۵۶
- ۳۶ همان کتاب، جلد سوم، صفحه ۶۴۳
- ۳۷ همان کتاب، جلد سوم، صفحه ۶۵۰
- ۳۸ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحه ۲۷
- ۳۹ همان کتاب، صفحه ۲۹
- ۴۰ تاریخ کمبریج در باره قرون وسطی، جلد هفتم، صفحه ۶۴۸
- ۴۱ BSE
- ۴۲ همان
- ۴۳ روث، س؛ تاریخ یهود، صفحه ۲۶۷ و دنباله آن
- ۴۴ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه ۱۸
- ۴۵ بارون، سالو، و؛ تاریخ اجتماعی و مذهبی یهود، جلد پنجم
صفحه ۲۷
- ۴۶ همان کتاب، صفحه ۱۵۰
- ۴۷ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحه ۱۷
- ۴۸ یادداشتهای تئودر هرتصل، صفحه ۲۶
- ۴۹ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحه‌های ۲۰ و ۲۱
- ۵۰ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود؛ صفحه ۲۷
- ۵۱ ولادیمیر، مجموعه آثار، جلد ۷، صفحه ۱۰۰
- ۵۲ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحه‌های ۲۴ و ۲۵
- ۵۳ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به چه قیمت، شیکاگو، ۱۹۵۳، صفحه ۱۶
- ۵۴ ازوبل، ن؛ کتاب دانش یهود، صفحه ۲۳۴
- ۵۵ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحه ۱۴۹
- ۵۶ همان کتاب، صفحه ۱۳۱
- ۵۷ همان کتاب، صفحه ۲۸۹
- ۵۸ ولادیمیر، مجموعه آثار، جلد هفتم، صفحه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۵۹ دالی، چارلز، پ؛ اقامت یهودیان در امریکای شمالی، نیویورک
۱۹۳۹ (نقل از ساکالو در تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه ۵۷)
- ۶۰ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه ۲۲۲

- ۶۱ همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۲۲۱
 ۶۲ همان کتاب، جلد اول، صفحه ۶۶
 ۶۳ همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۲۳۰
 ۶۴ همان کتاب، جلد اول، صفحه ۱۱۸
 ۶۵ همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۱۳۸
 ۶۶ همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۲۴۳
 ۶۷ همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۲۵۹
 ۶۸ ادلمن، م؛ زندگینامه بن گوریون، لندن، ۱۹۶۴، صفحه ۵۵
 ۶۹ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه ۲۷۳
 ۷۰ ازماکس نوردو به مردم خود، نیویورک، ۱۹۴۱، صفحه ۵۷
 ۶۱ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه ۳۷۱
 ۷۲ همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۴۷

فصل دوم

- ۱ چشم اندازی نو، تل‌آویو، ژانویه ۱۹۶۶، صفحه‌های ۴۹ تا ۵۸
 ۲ همان کتاب
 ۳ همان کتاب
 ۴ همان کتاب
 ۵ همان کتاب
 ۶ ولادیمیر، مجموعه آثار، جلد هفتم، صفحه ۱۰۱
 ۷ بن هالپرن، فکر تشکیل حکومت یهود، صفحه ۶
 ۸ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحه ۱۰۵
 ۹ بن هالپرن، فکر تشکیل حکومت یهود، صفحه ۹
 ۱۰ ولادیمیر، مجموعه آثار، جلد هفتم، صفحه‌های ۹۹ تا ۱۰۲
 ۱۱ لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، لندن، ۱۹۵۴، صفحه ۱۳۴
 ۱۲ پینسکر، ل؛ خودآزادی، پطروگراد، ۱۹۱۷، صفحه ۱۲
 ۱۳ سیمون، ل؛ مطالعه‌ای در ناسیونالیسم یهود، لندن، ۱۹۲۰،

- صفحه ۳۱
- ۱۴ هر تامل، ت؛ حکومت یهود ۱۸۹۶، صفحه ۶۶
- ۱۵ ل. م، و «ف. ا» گزیده نامه‌ها، مسکو، ۱۹۶۵ صفحه ۷۹
- ۱۶ سا کالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه ۶۱
- ۱۷ احدها آم، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، نیویورک، صفحه ۷۷
- ۱۸ سا کالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه ۱۸۹
- ۱۹ همان کتاب
- ۲۰ روث، س؛ تاریخ یهود.
- ۲۱ از ما کس نوردو به مردم خود، صفحه ۱۶۳
- ۲۲ ولادیمیر، جلد هفتم مجموعه آثار، صفحه‌های ۹۹ و ۱۰۰
- ۲۳ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحه ۷۷
- ۲۴ هر تامل، ت؛ حکومت یهود، صفحه ۲۲
- ۲۵ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحه‌های ۱۲ و ۱۳
- ۲۶ دارک، س؛ یهود امروز، لندن، ۱۹۳۳، صفحه‌های ۲۵ و ۲۶
- ۲۷ آژانس یهود برای فلسطین، بیت المقدس ۱۹۴۷، صفحه ۷
- ۲۸ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، لندن، ۱۹۵۹، صفحه ۲۱
- ۲۹ ولادیمیر، جلد ششم مجموعه آثار، صفحه‌های ۳۳۳ و ۳۳۴
- ۳۰ هر تامل؛ حکومت یهود، صفحه ۷۱
- ۳۱ استین، ل؛ صهیونیسم، صفحه ۵۷
- ۳۲ یادداشتهای روزانه تئودور هر تامل به ترجمه و تصحیح لسونتال؛ نیویورک، صفحه‌های ۶ و ۱۰
- ۳۳ پینسکر؛ ل، خودآزادی، صفحه ۱۶
- ۳۴ سا کالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه ۱۸۹
- ۳۵ ولادیمیر، جلد هفتم مجموعه آثار، صفحه ۱۰۰
- ۳۶ از ما کس نوردو به مردم خود، صفحه ۷۳
- ۳۷ همان کتاب، صفحه ۹۲
- ۳۸ هر تامل، ت؛ حکومت یهود، صفحه ۱۰
- ۳۹ سا کالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه‌های ۲۱ و ۱۹۳

- ۴۰ وایزمن، ح؛ آزمایش و اشتباه، لندن ۱۹۴۹، صفحه ۱۹۶
- ۴۱ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحه ۳۳
- ۴۲ سیمون، ل؛ مطالعه‌ای در ناسیونالیسم یهود، صفحه ۴۳
- ۴۳ یادداشتهای روزانه تئودور هرتصل، صفحه ۲۶
- ۴۴ هرتصل، ت؛ پطروگراد، ۱۹۱۸، صفحه ۱۶۴
- ۴۵ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحه ۳۳
- ۴۶ احدهاآم، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، صفحه‌های ۷۸ و ۷۹
- ۴۷ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول صفحه‌های ۲۰ و ۲۱
- ۴۸ یادداشتهای روزانه تئودور هرتصل، صفحه ۱۰۰
- ۴۹ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحه ۲۹
- ۵۰ هرتصل، ت؛ حکومت یهود، صفحه ۳۱
- ۵۱ هرتصل تئودور، مجموعه کامل نطقها و مقالات، ۱۹۰۵، —
صفحه ۲۵۷
- ۵۲ وایزمن، ح؛ آزمایش و اشتباه
- ۵۳ سنه؛ م، استنتاج در باره مسأله ملی در پرتو مارکسیسم - لنینیسم،
تل‌او‌یو، ۱۹۵۴، صفحه ۹۸
- ۵۴ وایزمن، ح؛ آزمایش و اشتباه، صفحه ۱۸۴
- ۵۵ ولادیمیر، جلد هشتم مجموعه آثار، صفحه ۵۳۷
- ۵۶ ساکالو، ن، تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه ۴۲
- ۵۷ هرتصل، ت؛ حکومت یهود، صفحه ۴۷
- ۵۸ پینسکر، ل؛ خودآزادی، صفحه‌های ۴۰، ۳۳ و ۳۶
- ۵۹ احدهاآم، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، صفحه‌های ۶۷ تا ۷۷
- ۶۰ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد اول، صفحه‌های ۲۴ و ۲۵
- ۶۱ ازماکس نوردو به مردم خود، صفحه ۲۴
- ۶۲ لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، صفحه ۱۳۸
- ۶۳ ساکار، ه. م؛ سیر تاریخ نوین یهود، صفحه ۲۸۸
- ۶۴ ادلمن، م؛ زندگینامه بن‌گوریون، صفحه ۳۲
- ۶۵ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه‌های ۳۶۴ و ۳۶۵

- ۶۶ همان کتاب، صفحه ۳۶۶
- ۶۷ همان کتاب، صفحه ۳۶۵
- ۶۸ همان کتاب، صفحه ۳۷۶
- ۶۹ همان کتاب
- ۷۰ لونبرگ، س؛ یهودیان و فلسطین، صفحه ۱۱
- ۷۱ همان کتاب، صفحه ۱۷
- ۷۲ همان کتاب، صفحه ۵۵
- ۷۳ هر تامل، ت؛ حکومت یهود، صفحه‌های ۲۵ و ۲۶
- BSE ۷۴
- همان ۷۵
- ۷۶ بین الملل ۱۹۱۹/۱۹۴۳، اسناد، جلد اول، لندن ۱۹۵۶،
صفحه ۳۶۶
- BSE ۷۷
- ۷۸ ژابوتینسکی، و؛ بوندو صهیونیسم، ادسا، ۱۹۰۶، صفحه ۴۸
- ۷۹ ولادیمیر، جلد هشتم مجموعه آثار، صفحه ۴۹۵

فصل سوم

- ۱ آرشیو مرکزی اسناد انقلاب
- ۲ « »
- ۳ « »
- ۴ « »
- ۵ CGAOR ث. گ. آ. او. آر
- ۶ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، صفحه ۵
- ۷ CGAOR
- ۸ پاترسن، با لژیون یهود در گالی پولی، با پیشگفتاری از
چو کوفسکی، پترزبورگ ۱۹۱۷، صفحه ۵
- ۹ CGAOR
- ۱۰ همان، صفحه ۱۷۰

- CGAOR ۱۱
 همان ۱۲
 ۱۳ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، صفحه‌های ۶۲ و ۶۳
 ۱۴ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه ۵۵
 ۱۵ لونبرگ، س؛ یهودیان فلسطین، صفحه ۱۹۰
 ۱۶ ساکالو، ن؛ تاریخ صهیونیسم، جلد دوم، صفحه‌های ۸۹ و ۹۲
 ۱۷ هاروتیس، ج؛ مبارزه به‌خاطر فلسطین، نیویورک، ۱۹۵۰،
 صفحه ۲۷
 ۱۸ احدهام، ناسیونالیسم و اخلاق یهودی، صفحه‌های ۲۴ و ۲۵
 ۱۹ بالفور، ا. ج؛ سخنرانی‌هایی درباره صهیونیسم، لندن ۱۹۲۸
 صفحه ۲۶
 ۲۰ گزارش کمیون سلطنتی فلسطین (CMD، ۵۴۷۹)، ۱۹۳۷، صفحه ۸۴
 ۲۱ ملکت، ه. ل. م؛ همسایه‌ات، نیویورک، ۱۹۳۷، صفحه ۵۲۵
 ۲۲ کراسمن، ر؛ ملتی نوزاده، صفحه ۶۱
 ۲۳ سایدبوتام، ه؛ علائق بریتانیا در فلسطین، چاپ گاردن سیتی،
 ۱۹۵۷، صفحه‌های ۱۱ و ۱۲
 ۲۴ هاروتیس، ج؛ مبارزه به‌خاطر فلسطین، صفحه‌های ۲۷ و ۲۸
 ۲۵ ازماکس نوردو به مردم خود، صفحه ۵۷
 ۲۶ ژابوتینسکی، و؛ پاسخی به ارنست بوین، نیویورک، ۱۹۴۶،
 صفحه‌های ۱۰ و ۱۲ و ۱۶
 ۲۷ فلسطین و خاورمیانه، جلد هیجدهم، شماره‌های ۷ و ۸، ژوئیه و
 اوت ۱۹۴۱
 ۲۸ دراشپیگل، ۱۹. X11، ۱۹۶۶
 ۲۹ سنه، م؛ استنتاج در باره مسأله ملی...، تل‌اویو، ۱۹۵۴ (فصل:
 صهیونیسم - ابزار بورژوازی یهود و امپریالیسم.)
 ۳۰ همان کتاب
 ۳۱ دراشپیگل، ۱۹. X11، ۱۹۶۶
 ۳۲ کوهن، م؛ اعتقاد یک لیبرال، نیویورک، ۱۹۴۶، صفحه ۳۲۸

- ۳۳ هارویتس، ج؛ مبارزه به خاطر فلسطین، صفحه ۲۷
- ۳۴ ادلمن، م؛ زندگینامه بن گوریون، صفحه ۹۲
- ۳۵ کیمکه، جون و دیوید، راههای مخفی، لندن، ۱۹۵۴، صفحه ۲۷
- ۳۷ آرنٹ، هنا، آیشن در بیت المقدس، لندن ۱۹۶۳، صفحه ۳۷
- ۳۸ ملاکت، ه. ل. م؛ همسایهات، نیویورک، ۱۹۳۷
- ۳۹ معاریو، اسرائیل، بیست و چهارم آوریل ۱۹۶۶
- ۴۰ همان روزنامه
- ۴۱ آرنٹ، هنا، آیشن در بیت المقدس، صفحه ۵۵
- ۴۲ در اشپیگل، ۱۹، XII، ۱۹۶۶
- ۴۳ همان مجله
- ۴۴ همان مجله
- ۴۵ همان مجله
- ۴۶ همان مجله
- ۴۷ کیمکه، جون و دیوید، راههای مخفی، صفحه ۵۴
- ۴۸ اداره خدمات عمومی وزارت خارجه، امریکا، دسامبر ۱۹۵۴،
صفحه ۱۴
- ۴۹ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به چه قیمت، صفحه ۹۲
- ۵۰ ساکار، ه. م؛ تاسیس حکومت اسرائیل، صفحه ۳۴
- ۵۱ آرنٹ، هنا؛ آیشن در اورشلیم، صفحه های ۳۷ و ۳۸
- ۵۲ ایوانف و شینس، حکومت اسرائیل و وضع و سیاست آن، ۱۹۵۸
صفحه ۱۳۳
- ۵۳ قضاوتها، م. د؛ اسرائیل، ۱۹۶۵، صفحه ۶۵
- ۵۴ کیمکه، جون و دیوید، راههای مخفی، صفحه ۱۳
- ۵۵ لیلیانتال، ا؛ اسرائیل به چه قیمت، صفحه های ۳۳ و ۳۴
- ۵۶ کیمکه، جون و دیوید؛ راههای مخفی، صفحه ۱۳
- ۵۷ لیزوه، ای؛ حکومت و پراکندگی یهود، بیت المقدس، ۱۹۵۳
صفحه ۱۵
- ۵۸ کنفرانس یهودیان امریکا (خلاصه مذاکرات جلسه دوم) نیویورک،
۱۹۴۴، صفحه ۷۰